

سالاری قدرت و مخراب تاریخ

فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید
شرمنده رهروی که عمل بر مجاز کرد
"حافظ"

بر مبنای تجارب محسوس، مقوله‌ی رسیدن به قدرت و حفظ آن از اثرگذاران مثبت برجریان تاریخ و برنظام ارزشهای بشری جداسته در قرن اخیر، چه بسیار انقلابات و تحولات سیاسی که در جوامع مختلف اتفاق افتاده است. بعضی از آنها در سیاستهای منطقه‌ای و جهانی و در تکامل آرمانها و ارزشهای مردم موثر بوده‌اند. بعضی چون حسابی آمده و رفته‌اند.

تعدادی از انقلابات و تحولات تاریخ باز بوده‌اند. در منطقه‌ی خود موجد برآمدن آمال و حرکت‌های تازه و در سیاست جهان باعث تغییرات مهم شده‌اند. در بسیاری از کشورها نیز غالباً کودتا را به عنوان انقلاب معرفی کرده‌اند. نگاه کنید به عراق و دیگر کشورهای عربی یا آرژانتین و "انقلابات پیاپی تعدادی از کشورهای آمریکای لاتین. یا "انقلاب" کنگو به رهبری موبوتو و "انقلاب" حبشه به رهبری ماریام!.

تفاوت این دو گروه عمدتاً در چیست؟ یکی به غنای کوشش‌های سرنوشت‌ساز ملی می‌افزاید. دیگری، ادامه‌ی روزگار از سیاه تاریخ بشر به بیان و اشکال دیگر است. منظور این است که صرف به دست آوردن قدرت و حفظ آن مطلبی نیست که از لحاظ تاریخی واجد اهمیت باشد. در هزاران سال زندگانی بدون انسان چه بسیار افراد که بر

اریکه‌ی قدرت نشسته و از آن سرنگون شده‌اند. پل پوت در کامبوج، اگر هم بر قدرت میماند، یا اگر به قدرت باز آید، جز لکه‌ی ننگینی بر تاریخ بشر نیست. آواره کردن میلیون‌ها تن و کشتار هزاران انسان در محراب تقید و تحجر فکری و عقیدتی گناهی نابخشودنی است. برپا کردن "اردوگاه‌های کار" توسط اوبه مرگ و نفی بلد صدها هزار تن انجام مید. معلوم نیست او و امثال او، "حق" نابود کردن دیگران را به چه دلیل از آن خود می‌دانند. ارزش واقعی به تمامی در زندگی آدمیان و ارتقاء آنست. نابودسازی، ضدارزش است. به آن اردوگاه‌ها هر نام دیگر هم بدهید، آموزشی یا نوازیشان بخوانید، تفاوت ندارد. در نهایت وسیله‌ای می‌شوند در دست زورمداران و عوام ژولیده برای اعمال فشار و تصفیه‌ی حساب. دلیل هم ندارد که اینکار توسط پل پوت محکوم باشد و توسط دیگران پسندیده. نگرشی تاریخی و برداشت اجتماعی را باید به نحو جامع داشت تا از تضاد و تعارض و بقطه‌های ناموجه برکنار بوه.

برعکس تجربه‌ی تلخ پل پوت، موضع تاریخی ارزشمند آئنده است در شیلی و در تاریخ و تجارب انسانی. او در قدرت نماند و عوامل شیطان نابودش ساختند. اما، ارشیه‌ای که از او برجای ماند - اعتقاد به انسان و ارزش جان او، حکومت مردم بر مردم، تأمین استقلال ملی، کوشش در استقرار عدالت اجتماعی و اعتلای انسانی - همیشه یاد تابناک او را زنده نگاه خواهد داشت. او شکست نخورده که در واقع راه پیروزی غائی بر شیاطین را هموار کرده است. این راه پر مخاطره قربانی و شهید می‌خواهد و آئنده و امثال او، در سحرگاه محتمل پیروزی انسان، زنده و جاوید حاضر و نظاره‌گر خواهند بود.

شواب روزه و حج قبول آن کس برد

که خاک میکده‌ی عشق را زیارت کرد

انقلابات و تحولات ایران در قرن اخیر نیز همگی در زمره‌ی ماجراهای تاریخ ساز بوده‌اند. انقلاب مشروطیت در نهایت پیروز نشد و لگدمال اصحاب زور و زر گردید. اما، میراث‌های آن چه؟ آیا شوقی که حاکمیت ملی و حکومت قانون برانگیخت نابود شده است؟ گمان نکنم. نهضت ملی شدن نفت را عوامل چپ و راست دست در دست هم گذاشتند

پیروزشود. اما، آرزوی استقلال ملی و راندن تسلط و نفوذ بیگانگان آیا جز این است که مکمل آرمان بلند مشروطیت در تحقق حاکمیت ملی گردید؟ اگر اینک آرزوهای مقدس ملت مادر مبارزه‌ی مداوم بخاطر سر استقرار این هدفها متبلور شده است، جز از برکت جنگی است که پدران ما در لوای این دو تجربه‌ی تاریخ ساز دامن زدند؟ جنگی که کماکان ادامه دارد.

نهضت ملی شدن نفت عمدتاً بخاطر دو نقطه ضعف شکست خورد. اول، نابود نشدن کانون قدرت استبدادی. دوم، عدم واقع بینی و نداشتن انعطاف در حفظ درآمد نفت که بهر حال عامل اصلی جریان اقتصاد مملکت بود و تا سالیانی دیگر هم اجباراً خواهد بود.

انقلاب اخیر ایران از هردوی این ضعف‌ها ببری است. به همین دلیل هم حیف است که در بازتاب تعصبات عقیدتی، جنگ قدرت، خشونت و کشتار، و تمایلات واپس‌گرایانه و ضد علم و ترقی، دستاورد های آن نابود شود. در این انقلاب، کانون قدرت استبدادی و عوامل آن سرکوب و تارومار شده‌اند و از همان ابتدا هم کسی به شیطنت‌های "موزیان مامور"، لااقل در حوزه‌ی مربوط به فروش نفت، گوش فراندا. حداقل این معنا روشن شده که آنها را در حد و حدودی نگاه دارند.

"موزیان" مرتب نقش می‌زنند. بعد هم اگر لازم آمد، استنفار می‌کنند.* مهم‌آنست که یک دولت مسئول فریب این نقش‌ها را نخورد و،

* مگر تا چه اندازه می‌توان مردم را فریب داد؟ این "موزیان مامور" از مردم و توان فکری آنها تا چه اندازه برداشتی پست و ناچیز دارند. یکبار که ننگ تاریخ بر آنها فرود آمد، در "پلنوم وسیع" سال ۱۳۳۶، به خطاهای خود اعتراف کردند. هیات اجرائیه در اعلامیه‌ی فریب‌آمیز "ماهیت اشتباهات حزب یعنی چپ‌روی - سکتاریسم - حادثه جوئی - و دنباله‌روی (ظاهراً از شوروی) را در موارد مشخص آن نشان داده و مورد انتقاد جدی قرار داد". لکن، بعد از پیروزی انقلاب اخیر که سر و کله‌ی "مهاجرین" یکی یکی پیدا شد، عیناً همان تاکتیک‌های فضاخت بار را برای از میدان بدر کردن ملیون تکرار کردند.

قطعنامه‌ی همان "پلنوم وسیع" اقرار کرد که: "عدم شناخت خلعت ضد امپریالیستی (دکتر مصدق) ... و سمت‌گیری غلط درباره مسئله ملی شدن صنایع نفت در ابتدای جنبش (همان جای گذاشتن برای دبه‌های همیشگی!) و خط مشی چپ‌روانه و نادرست در قبال جبهه ملی و حکومت دکتر مصدق مهمترین اشتباه سیاسی مادر جریان سالهای قبل از کودتای ۲۸ مرداد به شمار می‌آید."

"... رهبری حزب رهبر بار مذاکرات و اقدامات دولت دکتر



برخلاف دولت ملی شدن نفت ، تحت الشعاع نقش زنی اینان قرار نگیرد .
مهم آنست که هاله‌ای که به دور خود می‌تنیم و ارشیه‌ای که برجسای
می‌گذاریم ، مهذب ، ترقیخواهانه ، و منطبق با واقعیات و امکانات
باشد .

حکومت عوام گرا

صحبت از آرژانتین شد . به مناسبت بد نیست به بینیم کنه
حکومت تعدادی ژنرال خرفت غافل از اوضاع جهان و رموز مملکت داری
چهار روز آن کشور آورده است . به نقل از نیوزویک مورخ دهم اوت ۱۹۸۱ ،
میزان بیکاری حدود ۱۲٪ و نرخ تورم در آن کشور نزدیک به ۲۰۰٪ است .
کشوری که از لحاظ نفت و انرژی خود کفاست ، سطح صادراتش (گوشت و
محصولات دامی و غلات) برای بسیاری جوامع حیدر انگیزاست ، نیروی
کار قابل ملاحظه ، و نظام آموزشی استواری دارد ، به چنان وضعی افتاده
که بانکها بهره‌ای معادل ۲۸۹٪ عرضه می‌کنند ولی کسی میلی به پس-
انداز ندارد . سیاست عرضه‌ی فراوان پول (ظاهرا در آنجا مشکل
کمبود کاغذ نداشته‌اند) ، کار را به آنجا رسانده که ارزش پزواژ ژنویبی
گذشته تاکنون ۳۰۰٪ تنزل یافته است . گرفتن وام و اعتبار از بانکها
بسیار مشکل است . ولی بخاطر بحران اقتصادی و عدم اعتماد به ثبات
وضع پول و بازار ، مدت آنها در هر حال از یک ماه تجاوز نمی‌کند . وامهای
خارجی به ۳۰ میلیارد دلار سرمی‌زند که ۱۴ میلیارد آن امسال باید
بازپرداخت شود . به قول یکی از رجال اقتصادی آن کشور : " با عرضه‌ی
بدون کنترل اسکناس ، تورم رویتزاید ، و وامهای سنگین خارجی
آرژانتین بیشتر و بیشتر به آلمان سال ۱۹۲۳ شباهت یافته است " .

مصدق را در مسئله " نفت سازش نهایی با امپریالیسم امریکا
خواند و دستگاه تبلیغاتی حزب ما بارها پیش‌گوئی
تازه‌ای درباره این سازش قطعی نمود . ولی واقعیات این
پیش‌گوئی های حزب ما را تکذیب کرد ... عدم شناسائی
بورژوازی ملی ایران - درک نکردن ماهیت آن و عدم
تشخیص خصلت ضد امپریالیستی این قشر از بورژوازی یکی
از مبانی روش چپ روانه حزب ما بوده است ... "

این عبارات و مقایسه‌ی آنها با " سمت گیری " های دوسه سال
اخیر بیش از آن گویاست که جایی برای شک کردن نسبت به نیات واقعی
" موزیان مامور " برجای گذارد :

■ اشاره‌ای است به سالهای آشفته‌گی اقتصادی و هراس مالی در جمهوری

یکی از متخصصینی که بیکار شده می‌گوید: " برای من در آرزای آسایش و آسودگی نیست. زیرا که برای آرژانتین آسودگی وجود ندارد. کشوری که روزگاری مسکن طبقه متوسط وسیع و مرفهی بود، امروزه به کشور گدایان بدل شده است."

خسخت‌رژیم نظامیان نیز هراس‌انگیز است. از ۱۹۷۶ که قدرت را به دست گرفتند و کثافت و وحشی‌گری خود را آغاز کردند، علاوه بر تعداد زیادی که رسماً اعدام شده‌اند، بیش از ۲۰۰۰۰ نفر در آرژانتین ناپدید شده‌اند. در طول چهار سال گذشته، مادران این ناپدید شده‌ها همه هفته سه‌شنبه‌ها در میدان مقابل کاخ دولتی در "بوشنوس آیرس" جمع شده و تظاهرات آرامی برپا می‌دارند. لکن گوش‌زنانها بدهکار نیست. مردم آرژانتین شکست خورده و بدبینند. تبدیل به مردمی شده‌اند فاقد هدف و آرمانهای مشخص ملی.

در این میان به نکته‌ی مهمی باید توجه داشت. نظامیان البته که مقررند و منفور، اما خود مردم آرژانتین و دولتمردان و روشنفکران آن نیز بارگرانی از مسئولیت به دوش دارند. شاید هم مقصراصلی "خوان پرون" و حکومت عوام‌گرای او باشد. او در ۱۹۴۶ - ۵۵ رئیس‌جمهور بود. با کودتای نظامی برگمارشد و سالیانی دراز در تبعید بزیست تا در ابتدای دهه‌ی هفتاد مجدداً با حشمت و شوکت به قدرت بازگشت.

حکومت پوپولیست او آمیزه‌ای بود از شخصیت پرستسی، تکیه به عوام الناس و عوام‌فریبی، و بناگزیر با فساد و خونسخت و تعصب عوامانه قرین. او، بجای آنکه به تغییر بنیادی نهادها و مناسبات اقتصادی و اجتماعی دست زند، تنها به "اصلاحات" عوام‌پسندانه و تبلیغاتی بسنده کرد. تظاهرات و "خیرات و مبرات" همسرش "اوا پرون" را کافی دانست. دربار دوم به قدرت رسیدن نیز که سرطان در وجودش رخنه کرده و مرگش زودرس بود، بجای ایجاد نهادهای سیاسی مستقر و برگماردن مبارزین با صلاحیت، همسر بعدیش "ایزابیل" را که از سیاست و کاردانی مملکت‌داری بری بود به جانشینی

و ایماز آلمان. بیکاری پر دامنه و تورم پولی شدید اوضاع اقتصادی را از اساس بهم ریخته بود. معروف است که کارمندان، بخاطر تنگ‌نزل بی اندازه‌ی ارزش مارک، حقوقهای خود را چمدان چمدان می‌گرفتند و تازه به سرعت به سوی محل‌های خرید می‌دویدند. زیرا ممکن بود در همان فاصله قیمت‌ها افزایش یابد.

خود انتخاب کرد. نتیجه، فرورفتن آرژانتین در غرقاب فساد مقامات عمومی، تروریسم توپاماروها^(*)، ناامنی و عدم ثبات بود. محیطی آماده که لاجرم نظامیان را دوباره به مسند قدرت بازگرداند.

در طول چند دهه‌ی تسلط شخصیت پرون بر صحنه‌ی سیاسی آرژانتین، فرصت‌های طلائی و بی نظیری از کف آن ملت برفت. فعلا هم که امید رستگاری نیست و یکی دوده‌ی باقیمانده به پایان قرن میلادی نیز احتمالا تلف خواهند شد. بدیهی است که نظامیان چه این بار و چه بعد از ۱۹۵۵ که پرون را برانداختند، گناهان بزرگ دارند. ولی به آنها هرجی نیست. تقصیر اصلی، در واقع، به گردن گروهی است

* توپاماروها (اصلا نام یکی از رؤسای قبائل بومی پرو که در جریان جنگ‌های استقلال علیه اسپانیا برضد آنها قیامی خونین (۱۷۸۰ - ۸۲) کرد و عاقبت به قتل رسید)، سازمان معروف چریکهای مبارز در امریکای لاتین. بحران اقتصادی، آشفتگی اجتماعی، فساد مقامات عمومی، و سرخوردگی از اصلاحات پارلمانی و قانونی، که در قرن حاضر در غالب کشورهای آن منطقه حاکم بود، برآمدن گروههای انقلابی مسلح را در سرتاسر این کشورها باعث شد. جنگ‌های چریکی، پس از کوبا، در آغاز دهه‌ی شصت در ونزوئلا آغاز گردید. توپاماروها که از معروفترین این گروهها شدند، در ۱۹۶۷ در اوروگوئه اعلام انقلاب ملی کردند تا از طریق قیام شهری و سرقت بانکها و انبارهای تسلیحات و یادگانه‌های نظامی، ربودن رجال دشمن، و ترور به هدفهای خود دست یابند (*). فعالیت آنها به برزیل، پاراگوئه، بولیوی و آرژانتین توسعه یافت. با سایر گروهها، از جمله کاسترو در کوبا، آرژانتین توسعه یافت، وجه‌گوارا در بولیوی، ارتباط برقرار "تاکورا"ها در آرژانتین، و چه‌گوارا در بولیوی، ارتباط برقرار ساختند. هر چند که دوبار از جبهه‌های متحد چپ و ملیون در انتخابات شیلی (آلنده) و اوروگوئه حمایت کردند، اساسا نظامهای انتخاباتی و پارلمانی را - که به اعتقاد آنها به انقلاب منجر نمی‌شدند - بساور نداشتند. در این دوبار نیز در جبهه‌های متحد به نحو فعال دخالت نکردند.

اوج فعالیت آنها در آرژانتین در اوایل دهه‌ی هفتاد (قبل از حکومت دوم پرون، در جریان آن، در دولت کوتاه ایزابیل پرون، و ابتدای حکومت ژنرالها) بود که توجه تمام جهانیان را به عملیات چریکی خود معطوف داشتند. هر چند که از نفوذ دولتهای خارجی در سازمانهای گسترده‌ی چریکی توپاماروها صحبت می‌شود، مسلم است که آنها متشکل از جوانانی آرمانخواه، صمیمی، و مبارز بودند. ژنرالهای آرژانتین با قلع و قمع و وحشیانه توپاماروها را دچار رکود کردند. این شکست را عمدتاً مربوط به این میدانند که آنها نسبت به گستردگی طبقه‌ی متوسط در آرژانتین و خواسته‌ها و تمایلات آن بیگانه بودند. موج ترور و وحشت و شمارهای تند آنها به اندازه‌ای این طبقه را هراسان کرد که از بد حادثه به حکومت نامیمون ژنرالها پناه بردند.

(*) Alain Labrousse, The Tupamaros, Penguin Books, G.B., 1973.

که با حمایت مردم به روی کار آمدند ولی فرصت‌ها را از دست دادند.

گانندی نزار اما بزرگ

گانندی رایکی از عوام الناس متعصب بگشت. زندگی‌اش نیز سراسر رنج و مبارزه بود. بدش نحیف و به ظاهر نزار بود. اما کلام بلندش و عشقی که به ممنوع داشت از فرازهای جاویدان تاریخ بشری است. با نجابت و ملابت خود قدرتی استعمارگر چون انگلستان را اخلاقاً شکست داد و هند را به استقلال رهنمون شد. تجربه‌ای که اینک در آن کشور می‌گذرد، تنش و تنازع حفظ حکومت دمکراتیک، بسیار با اهمیت و دارای نقاط قوت (و البته ضعف) فراوان است. ولی حتی اگر این تجربه با شکست روبرو شود، نام بلند گانندی و میراث‌پرریهای او ماندنی است.

ربع قرن پیش از آنکه مبارزاتش در راه استقلال هند به ثمر برسد، کوشی گرانقدر و انسانی را علیه طبقه نجس کشورش آغاز کرد. مبارزات سهمگین سیاسی، فکر او را از رسیدگی به وضع میلیونها تن که در فلاکت بودند منحرف نساخت. در واقع، مبارزه‌ی سیاسی بدون این بعد انسانی برای او بی‌معنا بود:

"اگر هندیان در نظر امپراطوری "نجس" و "مطرود" شده... اند انتقام عدل الهی است که پس می‌دهند. هندیان اول باید دست خود را که به خون آغشته است، بشویند! مسئله نجسی و نجس‌یازی مقام هند را پائین آورده است... هند مقصراست و کاری سیاه‌تر از کار او از انگلستان سر نزده است. اولین تکلیف آدمی حمایت از ضعفا و جریحه دار نکردن یک وحدان بشری است. مادام که خویشان را از این گناهان پاک نکرده‌ایم ارزشی بیش از وحشیان نداریم..."

در آن سالهای پردهشت که گرداب حوادث هند را به هر سو

■ رومن رولان، "مهاثما گانندی"، ترجمه‌ی محمد قاضی، موسسات مطبوعاتی نیما و فردوسی، تهران، ۱۳۴۳، ص ۱۳۴ (تاریخ تالیف اصل کتاب ۱۹۲۳).

ش می‌علتاند، روح بزرگ‌گاندی درغلیان بود. " اگر قدرت‌گاندی عظیم بود خطرات استفاده از آن قدرت کوچکتر از آن نبود. به تدریج که نهضت عمومی توسعه می‌یافت و ارتعاش آن صدها میلیون مرد را به تکان می‌آورد، هدایت آن و حفظ تعادل خود ناخدا در این دریای متلاطم مشکل تر می‌نمود. آشتی دادن بین تعادل و وسعت نظر با چنین توده‌های لجام گسیخته مشکلی فوق‌بیشری بود... کمترین خطری که گاندی را تهدید می‌کند غرور است... او از این‌که مورد پرستش مردم واقع شود، هم به خاطر تواضع و فروتنی خاصی که دارد و هم به حکم عقل سلیمش، آزرده خاطر می‌شود... " (ص ۱۴۴) .

رومن رولان ، مسحور این جان شیفته ، می‌نویسد : " شاید این تنها مورد منحصر به فرد در سیر تاریخ پیغمبران و عارفان بزرگ باشد که عارف وحی و رسالت ندارد... چه صمیمیت بی‌آلایشی! هرگز برجبین او نشانی از غرور دیده نمی‌شود و در قلب او اثری از تفرعن نیست . او نیز آدمی است مثل همه آدمیان و همیشه هم چنین خواهد بود " . (همان صفحه) .

وقتی که دیگران، از جمله تاگور، نسبت به "فایع کردن وسائل معنوی" هشدار می‌دهند و " تعصب خشک ناشی از پستی فکر را تقبیح می‌کنند (ص ۱۶۰) ، با آنها در باره‌ی لزوم آزادی هم‌مدامی شود:

" نباید عقل خود را به دست کسی داد. تسلیم کورکورانه اغلب اوقات بسیار زیان بخش‌تر از اطاعت بیه زور تازیانه ظالم است. برای برده ستم امید نجات هست ولی برای بنده " عشق نیست " (ص ۱۶۹) .

" من در بند این نیستم که راه خانه ام از هر طرف بسته شود و پنجره‌های آن را کور کنند. من می‌خواهم که نسیم فرهنگ و تمدن کلیه کشورها آزادانه از میان خانه من جریان داشته باشد. لیکن هرگز نمی‌گذارم که این باد مرا با خود ببرد. مذهب من مذهب حبس و زندان نیست. در مذهب من برای ناچیزترین مخلوقات خدا نیز جایی پیدا می‌شود. اما مذهب من بروی تفرعن بشرمانه نژاد و دین و رنگ بسته است " . (ص ۱۶۱) .

روح بزرگش اعتراف به اشتباه را برای او آسان می‌کند: " من میدانم که این امرا زلحاظ سیاست چندان عاقلانه به نظر نمی‌رسد.

لیکن از نظر مذهب عقلایی است. کشور از خفت و سرشکستگی من و از اینکه به اشتباه خود معترف باشم سود خواهد برد. تنها فضیلتی که من خواهان آنم حقیقت و عدم توسل به زور است... اعتراف به خطا جادویی است که انسان به قلب خود می‌زند... من امروز خویشتن را قوی تر احساس می‌کنم زیرا اعتراف به خطا کرده‌ام... (ص ۲۰۱).

و آماده است کفاره‌ی خونی را که دیگران ریخته‌اند بدهد. معنویت را فدا کردن و همه چیز را به خون آلوده کردن، گناهی نابخشودنی است. پس روزه می‌گیرد:

" من باید شخما خویشتن را تطهیر کنم. من باید چنان تزکیه شوم که بتوانم خفیف‌ترین تغییرات محیط اخلاقی پیرامون خود را ثبت کنم. نمازهای من باید متضمن حقیقت و خضوع بیشتری باشد... " (ص ۲۰۳).

" من حاضرم تمام تحقیرها و تمام شکنجه‌ها و نَفَسِ بِلَدِ مَطْلُوقٍ و حتی مرگ را تحمل کنم تا بتوانم نهضت ملت را از زور و تعدی و یا از تبدیل شده به عامل اجرای زور بازدارم... " (ص ۲۰۳).

قدرت جادویی یک روح بزرگ. روحی که انوار ساطع از آن با زتاب نوسانها و ارتعاش‌های ملت او است. به هنگام محاکمه، با شجاعت خطاب به قضات می‌گوید:

" من خوب می‌دانستم که دارم با آتش بازی می‌کنم و خطر آن را نیز استقبال کرده‌ام. اگر مرا آزاد کنند با رد دیگر اعمال خود را از سرخواهم گرفت... من خود می‌دانم که ملت من گاهی دیوانه می‌شود و از این امر عمیقاً متأثرم و برای همین است که من در اینجا حاضرم نه به سبکترین مجازات بلکه به شدیدترین کیفر تن دردهم. من درخواست عفو و بخشایش نمی‌کنم و نمی‌خواهم علل مخففه دربارم رعایت شود... "

آقایان قضات! شما حق ندارید مردد باشید: یا استعفا دهید یا مرا به کیفر برسانید... " (ص ۲۱۷).

حدیث عشق ز حافظ شنونه از واعظ اگر چه صنعت بسیار در عبادت کرد

باید با "رومن رولان" هماواز شد. که: "... اگر قدرتهای آسیائی ناقل علت جدیدی برای زیستن یا مردن ویا (از همه مهمتر) برای تلاش در راه رفاه و سلامت کلیه آدمیان نباشند... پدیده های ناچیزی خواهند بود... هر کس اعم از ناسیونالیست و فاشیست و ماتریالیست و غیره، و هر ملت و هر طبقه اعم از ستمکش و ستمگر، حق زور گفتن به دیگران را که در نظر او حق جلوه می کند برای خود قائل است ولی به دیگران روانمی دارد (ص ۲۳۸) ... سیاستمداران طرفداران زور (انقلابیون و ارتجاعیون) به چنین ایمانی (عدم توسل به زور و حرمت جان آدمی) می خندند و به این ترتیب جهل خود را نسبت بسه حقایق نشان می دهند... بگذار بخندند!" (ص ۲۴۴) .

و اما، ما . " نخستین وظیفه ما در طلوع صبحدم این است که از آنکه یگانه است یاد آوریم، از آنکه از امتیاز طبقه و رنگ بری است... به درگاه کسی دعا کنیم که خود متحد شدن با هم را در حسن تفاهمی صحیح و عادلانه به ما عطا فرماید."

(پیش درآمد قسمت اول "اوپانیشادها" - ص ۱۶۸)